

## فصلنامه تاریخ اسلام

سال دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۰، ص ۴۴-۲۵

## عبدالله بن جعفر بن ابی طالب

## ▣ محبوب مهدویان

تحقیق درباره شخصیت‌های صدر اسلام به ویژه کسانی که هم عهد رسول خدا(ص) را درک کرده و هم در دوره پر آشوب پس از رحلت آن حضرت حضور داشته و گاه در خلق یا تقویت برخی حوادث نقش فعال و مؤثری ایفا کرده‌اند، برای نشان دادن تصویری نسبتاً واضح و در عین حال واقعی از اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی آن روزگار ضروری و با اهمیت می‌نماید؛ از این رو در این مقاله برآنیم با بهره گیری از منابع گوناگون، تا حد امکان با بازگویی سیر تاریخی زندگی عبدالله بن جعفر، در جهت تبیین و روشن نمودن اوضاع مذکور گام برداریم.

**واژه‌های کلیدی:** عبدالله بن جعفر، زینب کبری(س)، بنی هاشم، بنی امیه.

پدر عبدالله، جعفر بن ابی طالب و مادرش أسماء بنت عُمَیْس خَتَمَیْه است. وی به هنگام اقامت والدین خود در حبشه، در آن جا متولد شد.<sup>(۱)</sup> او نخستین فرزند جعفر و نخستین مولود مسلمانان در حبشه بود.<sup>(۲)</sup> گفته اند او در زمان رحلت رسول خدا (ص) ده ساله بوده است<sup>(۳)</sup> عبدالله بن جعفر را باکنیه ابو جعفر می خواندند؛<sup>(۴)</sup> برخی نیز از او باکنیه ابو محمد و ابو هاشم یاد کرده اند.<sup>(۵)</sup>

عبدالله بن جعفر از رسول خدا (ص)، عمویش علی بن ابی طالب (ع)، مادرش اسماء بنت عمیس و هم چنین از ابوبکر، عثمان و عمار یاسر روایت نقل کرده و فرزندانش اسماعیل، اسحاق، معاویه، محمد بن علی بن حسین (ع)، قاسم بن محمد، عرو بن زبیر و شعبی نیز از او روایت نقل کرده اند.<sup>(۶)</sup>

عبدالله بن جعفر در سال هفتم هجری همراه والدین خود به مدینه آمد و در سال هشتم، پدرش جعفر بن ابی طالب را در جنگ موته از دست داد. با شهادت جعفر، عبدالله و دیگر برادرانش مورد لطف و توجه ویژه نبی اکرم (ص) قرار گرفتند. در روز شهادت جعفر، پیامبر (ص) به خانه وی رفت و دست های مبارک خود را به دور فرزندان او حلقه کرد و گریست و سپس فرمود: «عبدالله در خلقت و خصلت شبیه من است»؛ آن گاه در حق آنان دعا کرد و فرمود: «پروردگارا! برای جعفر ذریه نیکو قرار ده و به بیع عبدالله برکت عطا کن». پس از آن، خطاب به آنان فرمود: «من در دنیا و آخرت ولی شما هستم».<sup>(۷)</sup> هم چنین، از عبدالله نقل شده است که: پیامبر (ص) من و برادرم را به خانه خود برد. سلمی خادمه پیامبر (ص) برای ما مقداری جو آرد کرد و با روغن زیتون پخت و همراه فلفل به ما داد و ما سه روز در خانه پیامبر (ص) بودیم و هر شب با وی به خانه یکی از زنان او می رفتیم.<sup>(۸)</sup>

هم چنین گفته اند: روزی پیامبر (ص) عبدالله را دید که با گِل چیزی درست می کند، به او فرمود: چه می کنی؟ عبدالله گفت: چیزی درست می کنم و می فروشم و با

پول آن خرما می خرم و می خورم. پیامبر(ص) در حق او دعا کرد و گفت: خداوند! به بیع عبدالله برکت عطا کن. عبدالله می گوید: از آن به بعد من چیزی نخریدم، مگر در آن سود بردم.<sup>(۹)</sup>

### ازدواج عبدالله بن جعفر با زینب کبری(س)

علی بن ابی طالب(ع) علاقه زیادی به فرزندان برادرش جعفر داشت. از این رو مایل بود دختران خود از نسل فاطمه(س) را به ازدواج آنان در آورد؛ به همین خاطر دختر بزرگ خود زینب کبری را به همسری عبدالله بن جعفر برگزید.

زینب کبری در عهد رسول خدا(ص) و به روایتی، در سال پنجم هجری متولد شد. وی از عقل و ذکاوت بالایی برخوردار بود.<sup>(۱۰)</sup> بزرگی شأن، قدرت استدلال، احتجاجات و حاضر جوابی وی مشهور است، به گونه ای که وی را عقیده بنی هاشم نام نهاده اند. زینب کبری را ام المصائب هم خوانده اند؛ هم چنان که خود وی در کربلا، هنگامی که برادرش از نزدیکی شهادتش خبر داد، گفت: وای بر من گرفتار در چنگ مصیبت، وفات جدّ خود محمد مصطفی را دیدم، شهادت پدرم علی مرتضی را مشاهده کردم، در سوگ مادر طاهر خود فاطمه زهرا و برادرم حسن مجتبی نشستم و حالا تنها بازمانده ام حسین، مرا چنین می گوید.<sup>(۱۱)</sup>

زینب کبری همیشه همراه پدر و برادران خود بود؛ از این رو علاقه زینب کبری و عبدالله بن جعفر به علی(ع) باعث شد که در زمان خلافت ایشان، با انتقال مرکز خلافت به کوفه، آنان نیز در کوفه رحل اقامت افکنند.

در سال ۶۱ هجری به رغم حضور عبدالله در مدینه، زینب کبری(س) برادرش حسین(ع) را در واقعه کربلا همراهی کرد، که اخبار مربوط به حضور او در کربلا و خطبه های وی در کوفه و دمشق و احتجاجات او در قصر عبیدالله بن زیاد و یزید بن معاویه، در کتاب های مختلف به طور مفصل ذکر شده است.

زینب کبری (س) مدتی پس از واقعه کربلا وفات یافت؛ اما تاریخ، محل وفات و مکان دفن او به طور دقیق مشخص نیست. در این زمینه متأخرین تحقیقات مفصلی انجام داده‌اند.<sup>(۱۲)</sup>

### فرزندان عبدالله بن جعفر و زینب کبری (س)

منابع، اسامی فرزندان آنان را با اختلاف بیان کرده‌اند؛ ابن اسحاق (م. ۱۵۱هـ) در کتاب خود فرزندان آنان را دو نفر به نام‌های علی و ام‌ابیه ذکر کرده است؛<sup>(۱۳)</sup> زبیری (م. ۲۳۶هـ) از سه پسر به نام‌های جعفر اکبر، علی، عون اکبر و دو دختر به نام‌های ام‌کلثوم و ام‌عبدالله نام برده است؛<sup>(۱۴)</sup> و برخی دیگر نیز اسامی آنان را علی، عون اکبر، جعفر اصغر، عباس، محمد و ام‌کلثوم ثبت کرده‌اند؛<sup>(۱۵)</sup> و در نهایت عمری (م. ۴۹۰هـ) اسامی فرزندان آنان را عباس، جعفر، ابراهیم و علی اصغر، که به زینبیون معروف بودند، ذکر کرده است.<sup>(۱۶)</sup>

به نظر می‌رسد ام‌ابیه که ابن اسحاق او را در شمار فرزندان زینب کبری (س) ذکر کرده، از فرزندان او نباشد؛ زیرا اکثر منابع گفته‌اند که مادر ام‌ابیه، لیلی بنت مسعود، دیگر همسر عبدالله بن جعفر بوده است. ام‌ابیه نیز با عبدالملک بن مروان ازدواج کرد، ولی پس از مدتی عبدالملک او را طلاق داد و علی بن عبدالله بن عباس او را به همسری خود برگزید.<sup>(۱۷)</sup>

دیگر دختر زینب کبری (س)، ام‌کلثوم، را معاویه بن ابی سفیان در مقابل پرداخت دین عبدالله بن جعفر، از وی خواستگاری کرد، ولی عبدالله با بیان این‌که مرا امیری است که بی‌اذن او کاری نکنم، اختیار دخترش را به حسین بن علی (ع) واگذار کرد و حسین (ع)، با وجود این‌که مروان بن حکم، به دستور معاویه، با عده‌ای از مردم برای جلب رضایت حسین بن علی (ع) بر در خانه او جمع شده بودند، با گرفتن وکالت از ام‌کلثوم، وی را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد.<sup>(۱۸)</sup>

پس از وفات قاسم، حجاج بن یوسف، امیر مکه و مدینه، ام‌کلثوم را به ازدواج خود درآورد.<sup>(۱۹)</sup> گفته شده حجاج برای تحقیر آل‌ابی طالب ام‌کلثوم را از عبدالله بن جعفر که در این زمان فقیر و محتاج شده بود، خواستگاری کرد<sup>(۲۰)</sup> و برای او ۹۰ هزار دینار مهر قرار داد. اما خالد بن یزید به این خواستگاری اعتراض کرد و به عبدالملک بن مروان گفت: برای من قبیله‌ای دوست داشتنی‌تر از قبیله قریش وجود ندارد؛ چگونه اجازه می‌دهی حجاج بن یوسف که غیر قریشی و زیر دست توست با بنی هاشم ازدواج کند. به درخواست خالد، عبدالملک به حجاج نامه نوشت و دستور داد ام‌کلثوم را طلاق دهد.<sup>(۲۱)</sup>

### ازدواج عبدالله بن جعفر با لیلی بنت مسعود

در زمان شهادت علی بن ابی طالب (ع)، چهار تن از زنان او، از جمله لیلی بنت مسعود نهشلیه، زنده بود.<sup>(۲۲)</sup> عبدالله بن جعفر پس از شهادت علی (ع)، ضمن این‌که زینب‌کبری (س) را در عقد نکاح خود داشت، با وی نیز ازدواج کرد. حاصل ازدواج آنان سه پسر به نام‌های یحیی، هارون، صالح و موسی دو دختر به نام‌های ام‌ایها و ام‌محمد بوده است.<sup>(۲۳)</sup> چنان‌چه اشاره شد، ام‌ایها با عبدالملک بن مروان ازدواج کرد و پس از طلاق گرفتن از او به همسری علی بن عبدالله بن عباس درآمد.

### ازدواج عبدالله بن جعفر با ام‌کلثوم کبری

ام‌کلثوم کبری پس از کشته شدن عمر بن خطاب، با عون بن جعفر و پس از او با محمد بن جعفر ازدواج کرد. گفته شده پس از محمد بن جعفر نیز برادر او عبدالله بن جعفر ام‌کلثوم کبری را به ازدواج خود درآورد.<sup>(۲۴)</sup> درباره تاریخ و کیفیت ازدواج آنان چیزی گزارش نشده است، ولی به طور طبیعی این ازدواج بعد از وفات زینب‌کبری (س) صورت گرفته است. ام‌کلثوم کبری برای عبدالله فرزندی به دنیا

نیاورد. (۲۵)

### موقعیت اجتماعی عبدالله بن جعفر

عبدالله بن جعفر به واسطه موقعیت خانوادگی خود در نزد رسول خدا (ص) و پس از او در نزد علی بن ابی طالب (ع)، مهاجرت والدینش به حبشه و شهادت پدرش جعفر بن ابی طالب، از همان دوران جوانی و نوجوانی مورد احترام بود. نقل است که پس از بازگشت سپاه اسلام از فتح خیبر، پیامبر اسلام (ص) به هنگام استقبال از جعفر فرمود: نمی دانم به بازگشت جعفر خوشحال باشم یا فتح خیبر؛<sup>(۲۶)</sup> و یا در شهادت جعفر، به صورتی برجسته با فرزندان او رفتار کرد و سه روز عبدالله و برادرش را در خانه خود نگه داشت.<sup>(۲۷)</sup> به طور طبیعی چنین رفتاری از جانب کسی که همه سعی در تمسک به اعمال و گفتار او داشتند، در زندگی اجتماعی عبدالله بن جعفر تأثیری قابل توجه داشت.

عبدالله مورد توجه و عنایت عمومی خود علی بن ابی طالب (ع) نیز بود. علی (ع) به خاطر علاقه ای که به برادرش جعفر بن ابی طالب داشت، به فرزندان او به دیده فرزندان خود می نگریست و حتی عبدالله را در ردیف فرزندان خود می شمرد؛ برای مثال، وی بعد از حکمیت، در جواب کسانی که گفتند: علی باید با افراد وفادارش بجنگد تا ظفر یابد یا کشته شود، فرمود: به خدا قسم از این امر غافل نبودم و به دنیا بی رغبت بودم و از مرگ باک نداشتم، اما ترسیدم این دو - حسن و حسین - کشته شوند و نسل رسول خدا (ص) منقطع گردد و نخواستم این دو، یعنی محمد بن حنفیه و عبدالله بن جعفر، کشته شوند؛ زیرا می دانم آنان به خاطر من این جا هستند؛ از این رو، هر آن چه قوم خواستند؛ صبر پیشه کردم.<sup>(۲۸)</sup>

عبدالله بن جعفر نیز به پاس رفتار نیک عمومی خود، در همه حال همراه و مطیع او بود؛ برای نمونه، هنگام تبعید ابوذر غفاری، به رغم دستور عثمان بن عفان که گفته بود

او را به تنهایی از شهر خارج کنند، عبدالله بن جعفر در کنار حسنین(ع) و عقیل بن ابی طالب، علی(ع) را در بدرقه ابوذر همراهی کرد؛<sup>(۲۹)</sup> و یا هنگامی که ولید بن عقبه در کوفه به علت مستی، نماز صبح را چهار رکعت خواند عثمان بن عفان به شهادت مردم کوفه و اصرار علی بن ابی طالب(ع) مجبور به اجرای حدّ شد، عبدالله به دستور علی(ع) حدّ را جاری ساخت.<sup>(۳۰)</sup>

عبدالله بن جعفر در زمان خلافت علی(ع) نیز از یاران و سرداران جنگی و مشاوران مورد اعتماد او بود. وی در میدان جنگ همیشه همراه علی(ع) بود، به گونه‌ای که گفته شده در جنگ جمل، پیشاپیش سپاه علی بن ابی طالب، محمد بن حنفیه پرچمدار سپاه؛ در سمت چپ و راست علی(ع) فرزندانش حسن و حسین(ع)؛ پشت سر او عبدالله بن جعفر و پشت سر آنان جوانان بنی هاشم و پیران انصار و مهاجر در حرکت بودند.<sup>(۳۱)</sup> در جنگ صفین هم عبدالله بن جعفر یکی از فرماندهان جنگی علی(ع) بود. به طوری که چون امیرالمؤمنان علی(ع) سپاه خود را مرتب کرد، میمنه سواران را به حسن و حسین(ع)، میمنه پیادگان را به عبدالله بن جعفر و مسلم بن عقیل و میسره سواران را به محمد حنفیه و محمد بن ابی بکر سپرد.<sup>(۳۲)</sup>

عبدالله بن جعفر در ضمن فعالیت‌های نظامی، از مشاوران عموی خود نیز محسوب می‌شد. علی(ع) در مسایل سیاسی و اجتماعی از نظرات او بهره می‌گرفت؛ به عنوان مثال، عبدالله در عزل قیس بن سعد از حکومت مصر و انتخاب محمد بن ابی بکر به جای وی نقش داشت.

در منابع آمده است که معاویه بن ابی سفیان نامه‌ای برای قیس بن سعد فرستاد و در برابر بیعت قیس، حکومت عراق را به او پیشنهاد داد. قیس که در آن مقطع زمانی نمی‌خواست با معاویه درگیر شود، با ملایمت به وی جواب داد. اما معاویه نامه‌ای دیگر نوشت و ضمن تهدید او، جواب صریح خواست. این بار قیس بن سعد نامه‌ای

با مضمون تند نوشت و اطاعت خود را از علی بن ابی طالب (ع) یادآوری کرد. معاویه که از قدرت و نفوذ قیس واهمه داشت، در جهت تخریب وی نزد عامه مردم، نامه‌ای جعل و شایع کرد که قیس با معاویه مصالحه کرده است. علی بن ابی طالب (ع) پس از اطلاع از آن، با فرزندانش حسن و حسین و عبدالله بن جعفر مشورت کرد. عبدالله خواستار عزل قیس شد، ولی علی (ع) با بیان این‌که «نمی‌توانم این را درباره قیس بپذیرم» از عزل قیس خودداری نمود. در این حین، از قیس نامه‌ای با این مضمون رسید که: عده‌ای از بزرگان مصر از همراهی ما خودداری کرده و از من خواسته‌اند تا روشن شدن قضایا، آنان را به حال خود واگذارم؛ من نیز دست از آنان برداشتم تا شاید خداوند آنان را هدایت کند. علی (ع) به پیشنهاد عبدالله بن جعفر که می‌گفت: «می‌ترسم فتنه‌ای ایجاد شود؛ دستور بده با آنان بجنگند» از قیس خواست به جنگ آن قوم برخیزد، ولی قیس در جنگ تعلل کرد و در جواب حضرت نوشت: «یا امیرالمؤمنین! من از تو تعجب می‌کنم که مرا به جنگ مردمی که علیه تو فتنه‌ای نمی‌کنند، امر می‌کنی. اگر بپذیری، آنان را به حال خود رها کنیم».

چون نامه قیس رسید، عبدالله بن جعفر از علی (ع) خواست که قیس را از حکومت مصر عزل نموده و محمد بن ابی بکر را به حکومت آنجا اعزام نماید. علی (ع) نیز محمد بن ابی بکر را با نامه‌ای به مردم مصر، به حکومت آنجا فرستاد.<sup>(۳۳)</sup> عزل قیس بن سعد یکی از موارد مبهم تاریخ حکومت علی بن ابی طالب (ع) است. قیس یکی از افراد با سابقه در اسلام، دارای پشتوانه قوی قبیله‌ای و از یاران وفادار و کارگزاران توانمند علی (ع) بود؛ چنان‌چه حضرت در جواب در خواست عزل او فرمود: «نمی‌دانم چنین چیزی را درباره قیس بپذیرم».<sup>(۳۴)</sup> اما به دلایلی که کاملاً مشخص نیست، در خواست اطرافیان خود از جمله عبدالله بن جعفر را برای عزل قیس می‌پذیرد. مهم‌تر از آن این‌که: قبل از عزل قیس، به درخواست عبدالله، از او می‌خواهد با کسانی که از بیعت با او خودداری کرده‌اند، بجنگد؛ دستوری که مخالف

مشی علی (ع) در برخورد با مخالفان است؛ هم چنان که قیس نیز از آن تعجب کرده، می‌گوید: یا امیرالمؤمنین! من در شگفتم که مرا به جنگ کسانی که علیه تو فتنه‌ای نکرده‌اند، دستور می‌دهی؛...<sup>(۳۵)</sup> زیرا روش علی (ع) مدارا با مخالفان بود و با کسی جنگ نمی‌کرد مگر این که با او بجنگند یا آشوبی به پا کنند. او افراد برجسته‌ای چون سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، نعمان بن بشیر و غیر آنان را که از بیعت خودداری کرده بودند،<sup>(۳۶)</sup> به حال خود رها کرد و زمانی که طلحه و زبیر آهنگ مکه کردند، با این که از مقاصد آنان مطلع بود، و در روایتی آمده که فرمود: به خدا قسم قصد عمره نداشتند، بلکه قصد بیعت شکنی داشتند،<sup>(۳۷)</sup> مانع حرکت آنان نشد. حال چگونه ممکن است قیس بن سعد را به جنگ کسانی که فقط از بیعت خودداری کرده بودند و قصد آشوب و فتنه نداشتند، دستور دهد؟ از این رو به نظر می‌رسد در صدور چنین حکمی دلایل دیگری نیز مطرح بوده است.

البته بدون تردید، عواملی چون نقش افکار عمومی نیز می‌توانست در عزل قیس مطرح باشد. چنان که گفته شد، معاویه با هوشیاری در میان مردم شایع کرد که قیس با او مصالحه کرده،<sup>(۳۸)</sup> که این امر خود به خود باعث تقویت روحیه مردم شام و تضعیف طرفداران علی (ع) می‌شد. از این رو شاید علی (ع) ترجیح داده با عزل قیس، شایعه تسلیم مصر به معاویه را منتفی سازد. به نظر می‌رسد اصرار اطرافیان که در برخی از آن‌ها تمایلات شخصی نیز دور از ذهن نیست، در این تصمیم‌گیری مؤثر بوده باشد. از افرادی که اصرار زیادی بر عزل قیس می‌کرد، عبدالله بن جعفر بود. ابن هلال ثقفی (م. ۲۸۴هـ) درباره او می‌گوید: عبدالله بن جعفر برادر مادری محمد بن ابی بکر بود و تمایل داشت امارت مصر به او سپرده شود.<sup>(۳۹)</sup>

عبدالله بن جعفر در ضمن فعالیت‌های سیاسی و نظامی، کاتب علی (ع) نیز بود.<sup>(۴۰)</sup> او مورد اعتماد و اطمینان عمومی خود بود و گاه مردم از طریق او مشکلات خود را با خلیفه مسلمین در میان می‌گذاشتند؛ برای نمونه، گفته شده عبدالله بن جعفر،

نیازهای عده‌ای دهقان را به علی (ع) گزارش داد و علی (ع) نیازهای آنان را برآورد. دهقانان به پاس این عمل او، ۴۰۰ هزار درهم برای عبدالله آوردند، ولی عبدالله آن را رد کرد و گفت: ما قومی هستیم که برای کار نیک مزد نمی ستانیم.<sup>(۴۱)</sup>

عبدالله بن جعفر داماد علی (ع) نیز بود. وجود زینب کبری (س) در خانه عبدالله بن جعفر، عامل رفت و آمدها و ارتباطات بسیار نزدیک خانوادگی شده بود؛ به گونه‌ای که گفته‌اند علی (ع) در روزهای آخر عمر خود یک روز را در خانه حسن (ع)، روزی را در خانه حسین (ع) و روزی را در خانه عبدالله بن جعفر افطار می‌کرد.<sup>(۴۲)</sup> در شب شهادت علی (ع) هم عبدالله فرزندان او حسن و حسین (ع) را در غسل دادن وی یاری داد.<sup>(۴۳)</sup>

علاقه عبدالله بن جعفر به عموی خود از در خواست او برای قصاص قاتل وی به خوبی نمایان است. عبدالله گفت: او را به من واگذارید تا شفای دلم باشد، و به روایتی دست و پای عبدالرحمن را برید و بر چشمانش سیخ داغ کشید.<sup>(۴۴)</sup>

### روابط عبدالله بن جعفر با فرزندان علی بن ابی طالب (ع)

عبدالله بن جعفر پیوسته از فرزندان علی (ع)، حسن و حسین (ع)، با احترام یاد می‌کرد و حق سروری و بزرگی مقام آن دورا بر خود یادآوری می‌نمود؛ برای نمونه، عبدالله در جواب معاویه بن ابی سفیان که خطاب به او گفت: «تو پسر ذوالجناحین و سرور بنی هاشم هستی»، گفت: «هرگز! سرور بنی هاشم حسن و حسین هستند و در این باره هیچ کسی با آن دو ستیز ندارد».<sup>(۴۵)</sup> هم‌چنین، معاویه در مجلسی دیگر به عبدالله گفت: چرا این همه حسن و حسین را دوست می‌داری؟ آن دو بهتر از تو نیستند و پدرشان بهتر از پدر تو نیست. اگر مادرشان دختر رسول خدا (ص) نبود می‌گفتم مادرت اسماء دست کمی از او ندارد. عبدالله با خشم گفت: علم و معرفت تو درباره آن دو و پدر و مادرشان کم است. به خدا قسم؛ آنان بهتر از من و پدر و مادرشان

بهتر از پدر و مادر من می باشند. درحالی که بچه ای بیش نبودم، آن چه را رسول خدا(ص) درباره آنان و پدرشان می گفت، شنیدم و به خاطر سپردم.<sup>(۴۶)</sup> هم چنین، هنگامی که معاویه بن ابی سفیان از ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر خواستگاری کرد، عبدالله گفت: مرا امیری است که بی اذن او نتوانم ام کلثوم را به ازدواج کسی دریاورم، و منظور او از امیر، حسین بن علی(ع) بود.<sup>(۴۷)</sup>

نیز هنگامی که حسین بن علی(ع) آهنگ عراق کرد، عبدالله بن جعفر نامه ای به او نوشت و آن را به همراه دو پسر خود عون و محمد برای او فرستاد. عبدالله در این نامه خطاب به آن حضرت چنین می گوید: «تو را سوگند می دهم که به عراق نروی و در مکه اقامت گزینی. اگر تو را بکشند، اهل بیت و یاران تو مستأصل گردند، انوار مسلمانی فرونشینند و امیدهایی که مسلمانان به تو بسته اند منقطع گردد. در رفتن تعجیل مکن تا من برسم».<sup>(۴۸)</sup> هم چنین او از عمر بن سعید بن العاص، عامل مدینه، برای حسین(ع) امان نامه ای گرفت و با یحیی بن سعید برادر عمرو نزد حسین(ع) رفت. حسین بن علی(ع) از مراجعت عذر خواست و فرمود: «رسول خدا(ص) را در خواب دیدم و مرا به انجام کاری دستور داد که باید انجام شود» و چون درباره خواب پرسیدند، فرمود: «به کسی نگویم تا پروردگارم را ملاقات کنم». پس آن دو بدون نتیجه بازگشتند.<sup>(۴۹)</sup>

دلیل این که چرا عبدالله بن جعفر از همراهی حسین بن علی(ع) خودداری کرد، مبهم است و نیاز به بحث مفصل دارد. با این حال، وی مانع همراهی همسرش زینب کبری(س) با حسین(ع) نشد و به غیر از او دو پسرش محمد و عون را نیز با حسین بن علی(ع) همراه ساخت که در رکاب او به شهادت رسیدند و چون خود در کربلا حضور نداشت، شهادت آن دو را تسکینی برای خود به حساب می آورد، به گونه ای که وقتی غلامش در مقام تسلیت گفت: «این مصیبت از طرف حسین به ما رسید»، خشمگین شد و گفت: «تو که پسر کنیزکی بدبو هستی، درباره حسین چنین

می‌گویی؟ به خدا قسم دوست می‌داشتم با او بودم و از او جدا نمی‌شدم و در رکاب او کشته می‌شدم. آن چه بر من دشوار است، شهادت حسین است. اگر خودم نبودم تا او را یاری کنم، الحمدلله فرزندانم در رکاب او شهید شدند».<sup>(۵۰)</sup>

### عبدالله بن جعفر و معاویه بن ابی سفیان و فرزندش یزید

برخورداری عبدالله بن جعفر از پایگاه خانوادگی و اجتماعی قوی، سبب شده بود خلفای وقت با او با احترام رفتار کنند، معاویه برای او سالیانه یک میلیون درهم مقرری قرار داد و چون یزید بن معاویه به خلافت رسید میزان مقرری او را دو برابر کرد.<sup>(۵۱)</sup> گاهی اوقات عطایای معاویه به عبدالله به حدی زیاد می‌شد که مورد اعتراض امویان قرار می‌گرفت. بنی امیه به معاویه می‌گفتند: برای ما که از نزدیکان تو هستیم، صدهزار درهم اختصاص داده‌ای، در حالی که برای عبدالله چنین عطا می‌کنی.<sup>(۵۲)</sup>

آشنایان با سیره و احوال معاویه می‌دانند که چنین رفتاری از جانب وی یکی از سیاست‌های ویژه او برای استحکام پایه‌های حکومت خویش بوده است. معاویه با کیاست خاص خود با هر شخصیتی، متناسب با او رفتار می‌کرد. وی اغلب با سیاست مدارا و اعطای هدایای فراوان به بزرگان و شیوخ قبایل مختلف، نظر آنان را به سوی خود جلب می‌کرد. البته شاید بتوان در این رفتار معاویه با عبدالله، سیاستی دیگر نیز تصور کرد و آن بزرگ جلوه دادن عبدالله بن جعفر با هدف تحقیر فرزندان علی (ع) می‌باشد.

عبدالله بن جعفر در مجالس خلفا به ویژه معاویه شرکت می‌کرد و چه بسا اتفاق می‌افتاد که به هنگام صحبت از گذشته، سخنان تندی بین آنان رد و بدل می‌شد؛ برای نمونه، روزی عمرو بن عاص در مجلس معاویه، بدون توجه به حضور عبدالله بن جعفر، علی (ع) را دشنام داد و عیب بسیار زشتی برای او بر شمرد. عبدالله برافروخت و در حالی که از شدت خشم می‌لرزید، خطاب به معاویه گفت: ای معاویه! تا چه

هنگام باید خشم و غیظ تو را فرو خوریم؟ و تا چه هنگام باید بر سخنان ناخوشایند تو صبر کرده و بی ادبی تو را تحمل کنیم؟ زنان سوگوار بر تو بگریند! بر فرض که تو برای دین حرمتی قایل نیستی تا تو را از آن چه بر تو روا نیست باز دارد، آیا آداب مجالست، تو را به این که همنشین خود را نیازاری، حکم نمی کند؟ به خدا سوگند! اگر عواطف و پیوندهای خویشاوندی، تو را به مهرورزی و امی داشت یا اندکی از اسلام حمایت می کردی، هرگز این فرزندان کنیزکان، با آبروی قوم تو بازی نمی کردند... به خدا سوگند! اگر نبود که خداوند پاره ای از حقوق ما را در دست تو قرار داده است، هرگز پیش تو نمی آمدم.<sup>(۵۳)</sup>

از نظر تاریخی، نکات جالب توجهی در چنین گفت و گوهایی نهفته است: از یک سو نشان دهنده صداقت و صراحت بیان مردمان صدر اسلام در برابر حاکمان و مدارا و تحمل حاکمان است - البته به هر دلیل که باشد؛ برخی مانند علی (ع) به خاطر اعتقاد به حق اظهار نظر مردم و برخی مانند معاویه به خاطر سیاست خاص حکومتی خود - بوده و از دیگر سو، بیانگر احترام به حقوق اجتماعی افراد می باشد. به رغم دشمنی ای که میان بنی هاشم و بنی امیه بود، هر کدام که به حکومت می رسیدند، حقوقی را که از بیت المال به طرف مقابل تعلق می گرفت، قطع نمی کردند. چنان که عبدالله به صراحت می گوید که برای استیفای حقوق خود در مجلس معاویه شرکت می کند.

### ارتباط عبدالله بن جعفر با مردم و جود و کرم او

عبدالله بن جعفر در میان مردم و حکومت از احترام قابل توجهی برخوردار بود و تلاش می کرد از مقبولیت و اعتبار خود در رفع سوء تفاهات و برقراری صلح و آرامش بهره گیرد. گفته شده او به هنگام مراجعت از شام بر قومی وارد شد که بین آنها به سبب قتلی که رخ داده بود بیم جنگ و خونریزی می رفت. عبدالله ۳۰۰ هزار

درهم به آنان عطا کرد و میان آنها صلح برقرار نمود.<sup>(۵۴)</sup>

از بررسی زندگی عبدالله بن جعفر چنین برمی آید که او با گذشت زمان فاصله گرفتن از شرایط و شور و شوق جوانی، بیشتر به صلح و آرامش تمایل داشته است تا نزاع و درگیری. عملکرد وی در واقعه کربلا و حرّه را می توان نمونه ای برای تلاش او برای جلوگیری از جنگ به حساب آورد. او در واقعه کربلا حسین بن علی (ع) را همراهی نکرد و حتی کوشید امام را برای پرهیز از جنگ متقاعد کند. در واقعه حرّه نیز برای جلوگیری از بروز جنگ تلاش نمود. او در این باره با یزید بن معاویه صحبت کرد. یزید گفت: «سپاه من آهنگ جنگ با زبیر بن عوام را دارد که در مکه علیه ما قیام کرده است. اگر مردم مدینه اقرار به اطاعت کنند، کاری با آنان نداریم». عبدالله به سران مدینه نامه نوشت و آنان را از درخواست یزید باخبر ساخت، ولی آنان از اطاعت یزید سرباز زدند و گفتند: «به هیچ وجه به سپاه یزید اجازه ورود به مدینه را نمی دهیم».<sup>(۵۵)</sup>

عبدالله هم چنین، عبیدالله بن قیس رقیات را که از یاران مصعب بن زبیر و مداح او بود و عبدالملک بن مروان حکم قتل او را صادر کرده بود، پناه داد و برای او در نزد عبدالملک بن مروان شفاعت نمود.<sup>(۵۶)</sup>

از جود و بخشش عبدالله بن جعفر نیز منابع به فراوانی یاد کرده و برخی گفته اند: اخبار در حلم و کرم و بخشش او زیاد بوده و قابل شمارش نیست.<sup>(۵۷)</sup> به دلیل کثرت بخشش، او را «جواد» و «بحرالجود» لقب داده اند. خود وی درباره نیکی و بخشش می گفت: من تعجب می کنم از کسی که با پول خود بنده ای را می خرد ولی با کار نیک خود مردان آزاد را بنده خود نمی کند.<sup>(۵۸)</sup> او هم چنین، در جواب کسانی که او را به خاطر بخشش زیاد سرزنش می کردند، می گفت: خداوند تعالی مرا به گشایش خود عادت داده، من نیز بندگان او را به گشایش عادت داده ام؛ بیم دارم عادت از آنان برگیرم و او نیز عادت از من برگیرد.<sup>(۵۹)</sup> بارها اتفاق می افتاد که عبدالله بن جعفر، همه پولی را

که به او می‌رسید، انفاق می‌کرد.<sup>(۶۰)</sup>

گویند به هنگام وفات که بسیار نیز تهیدست شده بود، مردی پیش او آمد و گفت: «حال من از ظلم حاکم و حوادث زمان وخیم شده، اگر می‌توانی کمکی به من بکن.» عبدالله که چیزی نداشت ردای خویش را به او داد و به خانه خود، و به روایتی به مسجد جامع، رفت و گفت: «خدایا! مرا عادت‌ی دادی و من نیز بندگان تو را مطابق آن، عادت داده‌ام؛ اگر آن را از من بریده‌ای، پس مرا زنده مدار.» او در همان روز یا چند روز بعد بیمار شد و با همان بیماری از دنیا رفت.<sup>(۶۱)</sup> تاریخ وفات او را با اختلاف، سال ۸۰، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۰ و سن او را در هنگام وفات ۶۷، ۸۰، ۹۰، ۹۲ سال<sup>(۶۲)</sup> نوشته‌اند. وفات عبدالله بن جعفر مصادف با سالی بود که در مکه سیلی بزرگ جاری شده و صدمات زیادی بر حجاج وارد نمود.<sup>(۶۳)</sup>

عبدالله بن جعفر در زمان عبدالملک در مدینه وفات یافت و ابان بن عثمان امیر مدینه بر او نماز گذارد. ابان بن عثمان در حالی که در مرگ او می‌گریست، گفت: «به خدا قسم! در تو هیچ شری نبود؛ فطرتاً نیکوکار و شریف بودی.» پیکر عبدالله با حضور و ازدحام شدید مردم مدینه، در بقیع به خاک سپرده شد.<sup>(۶۴)</sup> برخی نیز گفته‌اند: در مورد زمان و مکان وفات عبدالله قول دیگری نیز وجود دارد و آن این‌که: وی در زمان خلافت سلیمان بن عبدالملک در ابواء وفات یافت و خود سلیمان بر او نماز گزارد.<sup>(۶۵)</sup>

### پى نوشتها:

١. مصعب بن عبدالله الزبيرى، **نسب قریش** (دارالمعارف للطباعة و النشر) ص ٨١ و محمد بن منيع البصرى (ابن سعد)، **الطبقات الكبرى** (بيروت، دارصادر، بى تا) ج ٨ ص ٢٨١.
٢. يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر، **استيعاب فى اسماء الاصحاب** (بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا) ج ٢، ص ٢٦٧ و ابوالحسن على بن محمد الجزرى (ابن اثير)، **اسد الغابة فى معرفة الصحابة**، به كوشش على محمد معوض و معاد احمد عبدالموجود (چاپ اول: بيروت، دارالكتب العلميه، ١٤١٥هـ) ج ١، ص ١٩٩.
٣. احمد بن على بن محمد (ابن حجر العسقلانى)، **الاصابه فى تمييز الصحابه** (بيروت، دارالكتاب العربى، بى تا) ج ٤، ص ٢٨٠.
٤. مصعب بن عبدالله الزبيرى، همان، ص ٨٢ و اسماعيل بن ابراهيم جعفى (البخارى)، **التاريخ الكبير** (بيروت، دارالكتب العلميه، بى تا) ج ٥، ص ٧.
٥. احمد بن يحيى بلاذرى، **انساب الاشراف**، به كوشش محمد حميد الله (مصر، دارالمعارف، بى تا) ج ٢، ص ٦٧ و ابن حجر العسقلانى، همان، ج ٢، ص ٢٨٠.
٦. ابن حجر العسقلانى، همان و ابن اثير، همان و ج ٣، ص ١٩٩.
٧. ابن سعد، همان، ج ٣، ص ٣٧ و ابن حجر العسقلانى، همان، ص ٢٨١.
٨. مصعب بن عبدالله الزبيرى، همان.
٩. ابن حجر العسقلانى، همان.
١٠. ابن اثير، همان، ج ٧، ص ١٣٤ و ابن حجر العسقلانى، همان، ج ٤، ص ٣١٥.
١١. محمد بن على بن اعثم كوفى، **الفتوح**، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروى، به كوشش غلامرضا طباطبايى (چاپ اول: تهران، شركت افست، ١٣٧٢هـ) ص ٨٨٤.
١٢. سيد محسن امين، **اعيان الشيعة**، به كوشش حسن الامين (بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ١٤٠٦هـ) ج ٧، ص ١٤٠ و محمد على مدرس تبريزى، **ريحانة الادب** (تبريز، چاپخانه شفق، بى تا) ج ٦، ص ٢٣٥.
١٣. سيرة ابن اسحاق.
١٤. مصعب بن عبدالله الزبيرى، همان، ص ٨٢.
١٥. احمد بن يحيى بلاذرى، همان؛ عبدالله بن مسلم (ابن قتيبه)، **المعارف**، به كوشش ثروت عكاشه (چاپ دوم: قاهره، دارالمعارف، بى تا) ص ٢٠٧ و ابن اثير، همان.
١٦. ابن الحسن على بن محمد العمري، **المجدى فى انساب الطالبين**، به كوشش محمد مهدى دامغانى (چاپ اول:

- قم کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۹ (ه) ص ۲۹۷.
۱۷. مصعب بن عبدالله الزبیری، همان، ص ۸۳ هم چنین ر.ک: احمد بن یحیی بلاذری، همان، ص ۶۷.
۱۸. ر.ک: همان و مصعب بن عبدالله الزبیری، همان ص ۸۲.
۱۹. مصعب بن عبدالله الزبیری، همان، ص ۸۳.
۲۰. علی بن حسین مسعودی، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده (چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، بی تا) ج ۱، ص ۱۷۱.
۲۱. محمد بن محمد بن عبدربه، **عقد القرید**، به کوشش عبدالمجید الترجمینی (چاپ اول: بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۳ (ه) ج ۷، ص ۱۳۲.
۲۲. محمد بن علی بن شهر آشوب، **مناقب آل ابی طالب** (چاپ سنگی: بمبئی، بی تا، ۱۳۱۳ (ه) ج ۳، ص ۱۶۲.
۲۳. مصعب بن عبدالله الزبیری، همان؛ هم چنین ر.ک: ابن قتیبه، همان. و احمد بن یحیی بلاذری، همان، ص ۶۷.
۲۴. احمد بن یحیی بلاذری، همان، ص ۱۹۰؛ ابن سعد، همان، ص ۴۶۳؛ محمد بن علی بن شهر آشوب، همان، و ابن حجر العسقلانی، همان، ص ۴۶۹.
۲۵. ابن سعد، همان؛ هم چنین ر.ک: ابن حجر العسقلانی، همان، و شمس الدین محمد بن احمد ذهبی، **سیر اعلام النبلاء**، تحقیق زیر نظر شعیب الاز نووط (چاپ هفتم: بیروت، مؤسسة الرساله، ۱۴۱۰ (ه) ج ۳، ص ۵۰۲.
۲۶. احمد بن ابی یعقوب یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ترجمه محمد آیتی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳ (ش) ج ۱، ص ۴۱۵.
۲۷. ابن سعد، همان، ص ۳۷ و مصعب بن عبدالله الزبیری، همان، ص ۸۲.
۲۸. محمد بن جریر طبری، **تاریخ طبری** (تاریخ الامم والملوک)، (چاپ سوم؛ بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ (ه) ج ۳، ص ۱۰۷؛ هم چنین ر.ک: محمد بن محمد بن النعمان (شیخ مفید)، **الاختصاص**، به کوشش علی اکبر الغفاری (تهران، مؤسسة النشر الاسلامی، بی تا) ص ۱۷۹.
۲۹. علی بن حسین مسعودی، همان ص ۶۹۸.
۳۰. علی بن حسین ابو الفرج اصفهانی، **الاعانی**، به کوشش مرکز تحقیق التراث الهیة المصریة العامة للکتاب، ص ۱۳۰ و عزالدین محمد بن محمد بن اثیر، **الکامل فی التاریخ** (بیروت، دارصادر و دار بیروت، ۱۳۸۵ (ه) ج ۳، ص ۱۰۷.
۳۱. علی بن حسین مسعودی، همان ص ۷۱۸.
۳۲. محمد بن علی بن اعثم کوفی، همان، ص ۵۳۴.
۳۳. ابراهیم بن محمد الثقفی الكوفی، **الغارات**، به کوشش و تعلیقات سید جمال الدین حسینی ارموی (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی) ج ۱، ص ۲۱۲ به بعد.

٣٤. همان، ص ٢١٧
٣٥. همان، ص ٢١٩.
٣٦. علي بن حسين مسعودي، همان، ص ٧٠٩.
٣٧. احمد بن ابي يعقوب، همان، ج ٢، ص ٧٨.
٣٨. ابراهيم بن محمد الثقفي الكوفي، همان، ص ٢١٦.
٣٩. همان، ص ٢١٩.
٤٠. ابن مسكويه، **تجارب الامم**، ترجمه ابوالقاسم امامي (چاپ اول: تهران، انتشارات سروش، ١٣٦٩ش) ج ١، ص ٥٤ و محمد بن شهر آشوب، همان ص ١٦٢.
٤١. احمد بن يحيى بلاذري، همان ص ٥٣.
٤٢. سعيد بن هبة لله (قطب الدين راوندي)، **الخرائج والخرائج** (قم، مؤسسة الامام المهدي، ١٤٠٩هـ) ج ١، ص ٢٠١.
٤٣. ابن سعد، همان، ص ٣٧ و محمد بن جرير طبري، همان، ص ١٥٨.
٤٤. احمد بن يحيى بلاذري، همان، ص ٥٠؛ ابن سعد، همان، ص ٤٠ و غياث الدين عبد الكريم (ابن طاووس) **فرحة الغرى** (قم، منشورات الرضى، بي تا) ص ١٩.
٤٥. ابو حامد هبة لله بن محمد (ابن ابي الحديد)، **شرح نهج البلاغه**، به كوشش محمد ابو الفضل ابراهيم (چاپ دوم: بيروت، دار احياء التراث العربى، ١٣٨٥هـ) ج ٣، ص ٣١٦.
٤٦. سليم بن قيس، **اسرار آل محمد** (چاپ دوازدهم) ص ٢٢٠.
٤٧. ر.ك: همان.
٤٨. محمد بن جرير طبري، همان، ص ٢٩٧؛ محمد بن النعمان (شيخ مفيد)، **الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد**، ترجمه سيد هاشم رسولى محلاتي (انتشارات العلمية الاسلامية، بي تا) ص ٢١٩ و محمد بن علي بن اعثم كوفي، همان، ص ٨٧٠.
٤٩. محمد بن جرير طبري، همان و شيخ مفيد، همان.
٥٠. شيخ مفيد، همان، ص ٢٤٧؛ هم چنین ر.ك: عزالدين محمد بن محمد بن اثير، همان ج ٣، ص ٨٩.
٥١. احمد بن يحيى بلاذري، همان، ص ٤٥؛ هم چنین ر.ك: ابن حجر العسقلاني، همان، ص ٢٨١.
٥٢. احمد بن يحيى بلاذري، همان، ص ٥٣.
٥٣. ابن ابي الحديد، همان ص ٣١٤-٣١٥.
٥٤. احمد بن يحيى بلاذري، همان، ص ٤٦.

۵۵. محمدبن جریر طبری، همان، ج ۵، ص ۱۴۶.
۵۶. محمدبن یزید مبرد، **الکامل فی اللغة**، به کوشش تغارید بیضون و نعیم زر زور (چاپ دوم: بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۹هـ) ج ۱، ص ۵۳۸.
۵۷. یوسف بن عبدالله بن محمدبن عبدالبر، همان، ص ۲۶۸؛ ابن اثیر، همان، ص ۲۰۱ و ابن حجر العسقلانی، همان، ص ۲۸۱.
۵۸. احمدبن یحیی بلاذری، همان.
۵۹. علی بن حسین مسعودی، همان، ج ۱، ص ۱۷۰.
۶۰. ر.ک: احمدبن یحیی بلاذری، همان، ص ۴۵ و ۵۰ و ابن حجر العسقلانی، همان.
۶۱. ر.ک: احمدبن یحیی بلاذری، همان، ص ۶۱؛ احمدبن ابی یعقوب، همان، ص ۲۲۹ و علی بن حسین مسعودی، همان.
۶۲. ر.ک: احمدبن یحیی بلاذری، همان؛ احمدبن ابی یعقوب یعقوبی، همان؛ علی بن حسین مسعودی، همان؛ یوسف بن عبدالله بن محمدبن عبدالبر، همان، ص ۲۶۷؛ ابو عبدالله محمدبن عمر فخر رازی، **الشجرة المبارکة**، به کوشش مصطفی السقا و دیگران (بیروت، دارالقلم، بی تا) ص ۲۰۳ و ابن اثیر، همان، ص ۲۰۱.
۶۳. علی بن حسین مسعودی، همان و یوسف بن عبدالله بن محمدبن عبدالبر، همان.
۶۴. ابن اثیر، همان.
۶۵. ر.ک: احمدبن علی الحسینی (ابن عنبه)، **عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب** (بیروت، دارالمکتبة الحیة، بی تا) ص ۵۶.

## منابع

- ابن ابی الحدید، ابو حامد هبة الله بن محمد: **شرح نهج البلاغه**، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم (چاپ دوم: بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۳۸۵هـ).
- ابن اثیر، عزالدین محمدبن محمد: **الکامل فی التاریخ** (بیروت، دارصادر و داربیروت، ۱۳۸۵هـ)
- ابن طاووس، غیاث الدین عبدالکریم: **فرحة الغری** (قم، منشورات الرضی، بی تا).
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم: **المعارف**، به کوشش ثروت عکاشه (چاپ دوم: قاهره، دارالمعارف، بی تا).
- ابن مسکویه، **تجارب الامم**، ترجمه ابوالقاسم امامی (چاپ اول: تهران، انتشارات سروش، ۱۳۶۹ش).
- اعثم کوفی، محمدبن علی بن: **الفتوح**، ترجمه محمدبن احمد مستوفی هروی، به کوشش غلامرضا طباطبایی

- (چاپ اول: تهران، شرکت افست، ۱۳۷۲هـ).
- الزبیری، مصعب بن عبدالله نسب قریش (دارالمعارف للطباعة و النشر).
- العسقلانی، احمد بن علی بن محمد ابن حجر: **الاصابه فی تمييز الصحابه** (بيروت، دارالكتاب العربي، بی تا).
- الكوفي، ابراهيم بن محمد الثقفي: **الغارات**، به كوشش و تعليقات سيدجمال الدين حسيني ارموى (تهران، انتشارات انجمن آثار ملی، ۲۵۳۵ شاهنشاهی).
- امين، سيد محسن: **اعيان الشيعة**، به كوشش حسن الامين (بيروت، دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۶هـ).
- بلاذري: احمد بن يحيى: **انساب الاشراف**، به كوشش محمد حميدالله (مصر، دارالمعارف، بی تا).
- ذهبی، شمس الدين محمد بن احمد: **سير اعلام النبلاء**، تحقيق زير نظر شعيب الاز نووط (چاپ هفتم: بيروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۰هـ).
- شهر آشوب، محمد بن علي بن: **مناقب آل ابی طالب** (چاپ سنگي: بمبئي، بی تا، ۱۳۱۳هـ).
- شيخ مفيد، محمد بن محمد بن النعمان: **الاختصاص**، به كوشش علي اكبر الغفاري (تهران، مؤسسة النشر الاسلامي، بی تا).
- عبدالبر، يوسف بن عبدالله بن محمد بن: **استيعاب في اسماء الاصحاب** (بيروت، دارالكتاب العربي، بی تا).
- الجوزي، ابو الحسن علي بن محمد: (ابن اثير)، **اسد الغابة في معرفة الصحابه**، به كوشش علي محمد معوض و معاد احمد عبدالموجود (چاپ اول: بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵هـ).
- عبدربه، محمد بن محمد بن: **عقد القرين**، به كوشش عبدالمجيد الترجيني (چاپ اول: بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۳هـ).
- قطب الدين، راوندي سعيد بن هبة لله: **الخرائج و الخرائج** (قم، مؤسسة الامام المهدي، ۱۴۰۹هـ).
- مبرد، محمد بن يزيد: **الكامل في اللغة**، به كوشش تغايريد بيضون و نعيم زر زور (چاپ دوم: بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۹هـ).
- مسعودي، علي بن حسين: **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاينده (چاپ پنجم، تهران، انتشارات علمي و فرهنگي، بی تا).